

قلعه آمتنده



نویسنده: زویو لوموآل
مترجم: فاطمه زهروی



سرشناسه: لوموآل، ژنویو Lemoal, Genevieve
عنوان و نام پدیدآور: قلعه گمشده / نوشته ژنویو لوموآل؛ ترجمه
فاطمه زهروی
مشخصات نشر: تهران: پیدایش، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص. مصور.
فروست: رمان نوجوان.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۶-۰۳۰-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Augustin et amandine.
یادداشت: چاپ قبلی: پیدایش، ۱۳۸۱. (۲۶۰ ص.)
موضوع: داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده: زهروی، فاطمه، ۱۳۳۰ - مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ق ۸۶۵ / PQ ۲۶۳۸
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳ / ۹۱۴
شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۶۴۱۹۲



خ. انقلاب، خ. فخر رازی، خ. شهدای زاندارمری غربی، پلاک ۸۶ - تلخ: ۶۶۹۷۰۲۷۰ - نشر پیدایش

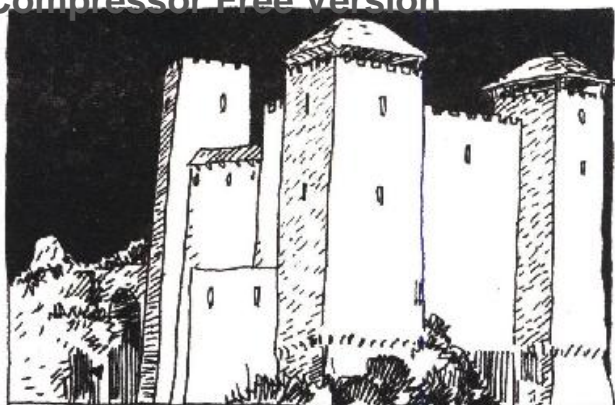
قلعه گمشده زیر نظر شورای ادبی

- ناشر: پیدایش
- نویسنده: ژنویو لوموآل
- مترجم: فاطمه زهروی
- ویرایش: واحد فرهنگی
- یونیفرم جلد: بهران زمانی
- امور فنی کتاب: موسسه انتشارات پیدایش
- چاپ اول: ۱۳۹۲
- تعداد: ۱۵۰۰ نسخه
- لیتوگرافی: سیب
- چاپ: کاج
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۶-۰۳۰-۶
- سایت ناشر: www.peydayesh.com
- پیام‌نگار: info@peydayesh.com
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.
- قیمت: ۹۵۰۰ تومان

فهرست

۱. آماندین ۷
۲. اوگوستن ۱۵
۳. گم شدن اوگوستن ۲۲
۴. در جستجوی اوگوستن ۲۹
۵. کبوتری مجروح ۴۴
۶. کنجاوی‌های مارسیال ۵۲
۷. جنگل مقدس ۶۱
۸. آماندین بی‌باک ۷۰

۹. در سال اسرار آمیز ۸۲
۱۰. دوستی ۹۴
۱۱. بعد از ظهری فراموش نشدنی ۱۰۱
۱۲. گروه تجسس ۱۱۱
۱۳. شمشیر نقره‌ای ۱۱۷
۱۴. بازگشت گمشده ۱۲۸
۱۵. توطئه‌های پدر و پسر ۱۴۳
۱۶. سحرگاه ۱۴۹
۱۷. مشکلات تازه ۱۵۳
۱۸. پیشروی دشوار در زیر زمین ۱۶۱
۱۹. بازگشت به سطح زمین ۱۷۶
۲۰. حمله مارسیال ۱۸۵
۲۱. جستجوی دوباره ۱۹۲
۲۲. طنین و روزها ۲۰۰
۲۳. نقشه لوگریفو ۲۱۲
۲۴. دو رقیب، رو در رو ۲۲۲
۲۵. انتخاب سرنوشت ۲۳۲
۲۶. سخن آخر ۲۴۲



آماندین

آماندین^(۱) آرام چفت دریچه را باز کرد. یک لنگه‌اش جدا شد. آن را گرفت و خیلی آرام بازش کرد. خم شد و از شکاف دیواره حصار به بیرون سرک کشید.

آن دو قمری کوچولو هنوز آنجا بودند؛ روی پشت‌بام. انگار صدایشان را خوب می‌شنیدند. خیلی دلش می‌خواست بداند که چرا آنها، آنجا، نزدیک پنجره اتاقش را دوست دارند. گاهی هم روی درخت زیرفون آن سوی گودال‌های آب، یا روی

1. Amandin



کنگره‌های بالای برج می‌دیدشان!

قمری نر صدا کرد: «قوروو... قوو... قوو...»

قمری ماده جوابش را داد: «قوروو... قوو... قوو...»

دو پرنده، سر در آغوش هم، مثل دو

گلولهٔ پررنگ، دل به آفتاب داده بودند و

گاه سری به چپ و راست می‌گرداندند.

شاید از وزش نسیم خنک یا نور دلچسب

آفتاب حرف می‌زدند.

صدایی در اتاقش طنین انداخت:

«آماندین! خانم آماندین!»

یکهو قمری‌ها بال زدند و همزمان با

هم پریدند.

دخترک سر بر گرداند: «تویی کلوتیلد^(۱)؟»

قمری‌ها را ترساندی! پریدند و رفتند...»

کلوتیلد گفت: «مطمئن باشید که

برمی‌گردند.»

آماندین نگران شد: «صبح به این زودی، اینجا چه کار می‌کنی؟!»



خبری شده؟ میهمان‌هایمان از راه رسیده‌اند؟»
 - هنوز نه عزیزم، اما امروز روز بزرگی است. شما باید برای
 استقبال از نامزدتان آماده بشوید.

دخترک آهی کشید: «من مدت‌هاست که آماده‌ام. از همان
 روز تولدم! همان روزی که پدرم این نامزد را برایم انتخاب کرد...
 من پدرم را دوست داشتم و دارم و می‌دانم که هر تصمیمی
 برایم گرفته، به صلاح من است...»

- اگر از ته دل راضی باشید، من هم خیالم راحت است؛ اما باید
 خودتان را آماده کنید، به سر و وضعتان برسید و منتظر ورود
 خانواده هاردی - لا - پیر^(۱) باشید. آنها تا عصر به اینجا می‌رسند.
 - تا برسند، ما ازدواج می‌کنیم؟
 کلوتیلد زد زیر خنده.

- البته که نه! هیچ کدامتان، نه شما و نه نامزدتان در سن
 ازدواج نیستید. فقط باید سعی کنید در این چند هفته‌ای که
 آنها در قلعه ویکتور میهمان ما هستند، با رفتارتان اثر خوبی
 روی آنها، به‌خصوص پدر و مادرش بگذارید.

آماندین به کلوتیلد نزدیک شد و التماس‌کنان گفت:

1. Hardi- La- Pierre

«می‌خواهم همین الان مادرم را ببینم.»

زن آهی کشید: «خیال نمی‌کنم که بتوانید...»

– آخرش یک روز می‌روم و او را می‌بینم. آن وقت بغلش می‌کنم و سرپایش را می‌بوسم.

کلوتیلد روی تخت دخترک نشست، او را به سوی خود کشید و بالحن ملایم و محزونی گفت: «شما که خوب می‌دانید، مادرتان مریض است و روز به روز هم حالش بدتر می‌شود. از همان لحظه مرگ پدرتان، او به این حال افتاد. فقط می‌تواند خودش را از روی تخت به روی نیمکت و از روی نیمکت به روی تخت بکشانند. حاضر هم نیست کسی را ببیند.»

– اما من دخترش هستم! من که از مرگ پدرم بیشتر ناراحتم؛ چون بیشتر وقت‌ها با او بودم و هر جا می‌رفت، یکسره عقبش می‌دویدم... او هم مرا با خودش همه‌جا می‌برد.

کلوتیلد زمزمه کرد: «می‌دانم... می‌دانم.» نگاهش را به زمین دوخت و غمگانه افزود: «از وقتی ما را گذاشته و رفته، اوضاع مملکت هم به هم ریخته...»

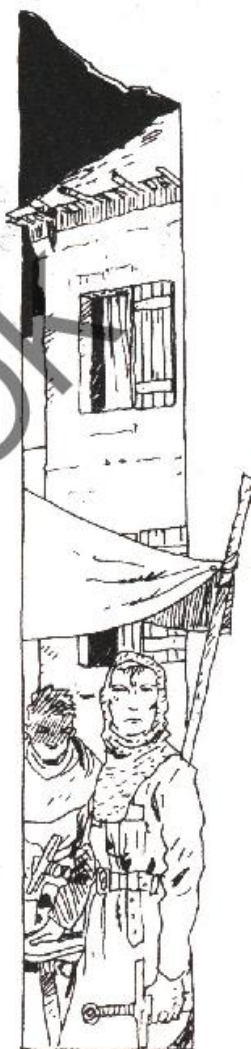
– مادر خودش را کنار کشیده و اداره امور را به ژیلبر لوگریفوی^(۱)

خبیث سپرده... می دانی این نمک به حرام
چه خوابی برای من دیده؟
- نه؟!

- می خواهد به جای نامزدم، مرا برای
پسرش مارسیتال^(۱) بگیرد.

زن از شنیدن این خبر تکان دهنده
وارفت. انگار که آب سردی رویش ریخته
باشند، افسرد و یخ کرد. نگاهش بی رنگ و
بی حال شد؛ اما خیلی زود به خود آمد، قد
راست کرد، چینی به ابرو انداخت و خیلی
جدی پرسید: «کی این را به شما گفته؟»
- خود مارسیتال! انگار پدرش به او سفارش
کرده که در این باره چیزی به کسی نگوید؛
اما او ادعا می کند که خیلی مرا دوست دارد
و نمی تواند چیزی را از من مخفی بکند.

کلوتیلد از جا در رفت و فریاد زد: «ای
خائن! می دانستم که ژیلبرلوگریفو آدم



1. Martial

PDF Compressor Free Version

اوگوستن، پسر حاکم هاردی - لاپیر، برای خواستگاری از دختر حاکم کشور همسایه، اماندین، به سرزمین آنان می‌رود، اما در سرزمین مارگریت مقدس نگم می‌شود. در باور مردم، هیچ‌کس حق ندارد یا در این سرزمین بگذارد و اوگوستن این قانون را شکسته است. اماندین در جستجوی اوگوستن، به سرزمین مارگریت مقدس می‌رود و در آنجا هر دو می‌فهمند که برای مأموریتی بزرگ برگزیده شده‌اند. آنان به زودی درمی‌یابند که سفری پر راز و دور و دراز در پیش دارند.

www.peydayesh.com
info@peydayesh.com

ناشر برگزیده سال‌های ۷۶، ۸۳، ۸۷ کشور
ناشر نخست چهارمین سال بین‌المللی تصویرگران ایران
ناشر برگزیده سال‌های ۸۱، ۸۲، ۸۶ نمایشگاه بین‌المللی کتاب
ناشر برگزیده سال‌های ۸۰، ۸۹ جشنواره رشد

دفتر و فروشگاه مرکزی: خ. انقلاب ۵ خ. فخر رازی
خ. شهیدای زاهدی مری غربی ۵ بلاک ۸۶
تلفکس: ۶۶۴۰۱۵۱۴ • تلفن: ۶۶۹۷۰۲۷۰



9 786002 960306

